درکار کسی دخل داشته باشد و شخصی که در طایفه درآید و از ایشان نباشد و کلمه که در کلام عرب
آورده شود و از ان نباشد. دخال بالکسر شتر آب خورده را میان دو شتر تشنه درآوردن در آب
خورد دعبل بکسر دال و باء موحده و سکون عین مهمله شتر ماده پیر و نام شاعریست خزاعی که مذهب
تشیع داشت دغل بفتحتین تباه شدن و تباهی در خانها انبوه دغل بالکسر درخت خرزهره
دلیل راه در راهنما دال بالف کشیده بدلام راه نماینده و دلالت کننده بر چیزی دلال بالفتح بتشدید
لام اول بسیار راه نماینده و شخصی که میان بایع و مشتری سودا راست کند دلدل بالضم هر
دو دال خارپشت بزرگ و نوعیست از جانوران و نام استر سفید بسیاهی مایل که حاکم اسکندریه
بحضرت پیغمبر علیه السلام فرستاده امیرالمومنین علی ابن ابی طالب برآن سوار می شد دمل
بالفتح نیرو دادن زمین را و اصلاح کردن چیزی را و بالضم و تشدید میم مفتوح نوعی از ریشها که
که برتن آدمی برآید دمال بالفتح سرگین و خرمای پوک گرفته مع المیم دخم بالفتح سکون خای معجمه
سخت سوختن و نام مردیست درم بفتحتین پوشیدن گوشت ستالنگ پای را درهم
درهام بالکسر معرب درم و وزن آن شش دانگ است و دانگ دو قیراط و قیراط دو طسوج است
و طسوج دو جو میانه است و ده درم شرعی هفت مثقال باشد و درم شرعی را درهم بغلی نیز گویند
زیرا که رأس البغل نام عرابیست از عجم آنرا سکه زد و قدر آن درم در پهنا بقدر میان کف د
دست می باشد دارم بالفتح نام پدر قبیله ایست از تمیم و درختیست دسیم استوار بستن
گوش و جراحت و سر شیشه و اندک تر کردن باران زمین را و ناپدید کردن نشانه و بستن
در و بفتحتین چربی و چرب شدن و بفتح دال و کسر سین چرب دسام بالکسر آنچه جراحت را بدان
استوار کنند و آنچه در گوش کنند و سر شیشه و کوزه را بآن بندند دعام بالکسر ستون خیمه و خانه
و عامه واحد دم بالفتح خون و تشدید میم طلا کردن دوم بالفتح همیشه بودن و آرمیدن و درختی
که از و میوه مقل پیدا میشود و آنرا مقل مکی گویند و درخت کنار دوام بالفتح همیشگی و بالضم گردش
سر که آنرا دوار نیز گویند دایم همیشه و آرمیده دهم بالفتح عدد بسیار از هر چیز و فرو گرفتن انبوهی

عبل

دمل بفتحتین تحلل [illegible]

دل بالفتح و تشدید لام ناز کردن

دلال بالفتح ناز

دیلم

دیلم بفتح دال و لام طایفه معروف و بمعنی وبلا و دشمنان و گروه و دراج نر و جمع شدنگاه مورچه
و کنه نزدیک چوبهای و خوابگاه شتران و فیروز بن دیلم نام صحابیست و آن غیر فیروز دیلمی است
که اسود عنسی را که در زمان حضرت دعوی نبوت کرده بود کشت مع النون دبران
بفتحتین منزلیست از منازل قمر و آن پنج ستاره است و یک ستاره که روشنتر از ان
میان آنها است عین الثور گویند دجن بالفتح پوشیدن ابر آسمان را و باران بسیار دجان
بالضم ابر تاریک پر باران داجن بز و غیر آن که بجای الفت انس گرفته باشند دجون بالضم
مقیم بودن بجای دحن بفتحتین فربه پشت و کلان شکم شدن و بفتح دال و کسر حا فربه پشت و کلان
شکم و بر خبیث دخن بالفتح دود برآمدن و بالضم گاورس یا دانه ایست از گاورس کوچکتر
و بفتحتین دود و کینه و کج خلقی و جوهر شمشیر و تغیر عقل و دین و حسب دخان بالضم دود ددن
بفتحتین بازی ددان مرد بیفایده و شمشیر کند و شمشیر تیز درن بفتحتین چرک و نام کوهیست دفن
بالفتح در خاک نهان کردن و بالکسر موضعیست دفین در خاک نهان کرده شده و گنج زیر زمین
و چاه و حوض و چشمه که بخاک انباشته باشند و داء دفین بیماری که معلوم نباشد دلفین
بالضم ماهیست در دریای شور بصورت مشک بر آب که آدمی را غرقه دوست دارد که غریق
بر داشته بکنار رساند دکن بفتحتین بسیاهی مایل شدن رنگ دکان بالضم و تشدید کاف
دکان که بر روی آن نشینند و آنرا حانوت نیز گویند دکاکین جمع دمن بالکسر سرگین و بفتحتین جمع دمن
و آثار خانه و سواد مردم و جاهای نزدیک بخانه و برین تقدیر جمع دمنه است بالکسر دمان بالفتح
خاکستر و سرگین دمامین بفتح دال و کسر میم [illegible] دامان دهیست در عراق که بسیب
در انجا بسیار شود دن بالفتح و تشدید نون خم و صاحب قاموس گوید خم بزرگ یا خم دراز که بر زمین
نتواند ایستاد تا زمین را گو نکنند دنان بالکسر جمع دون بالضم زیر خلاف فوق و پس
و پس و حقیر و اندک و نزدیک و نزد و غیر و خسیس و دهیست بدینور و دونک یعنی بگیر او را دوران
بفتحتین گرد گردیدن دهن بالفتح دو رویی کردن و بدن را روغن مالیدن و اندکی تر کردن

دن بفتح دال و تشدید نون خم [illegible]

فقال ابرق [illegible] الادنان [illegible]
دنان جمع دن بفتح و تشدید نون خم
شیخ عبدالحق [illegible]

Copyright © King Saud University